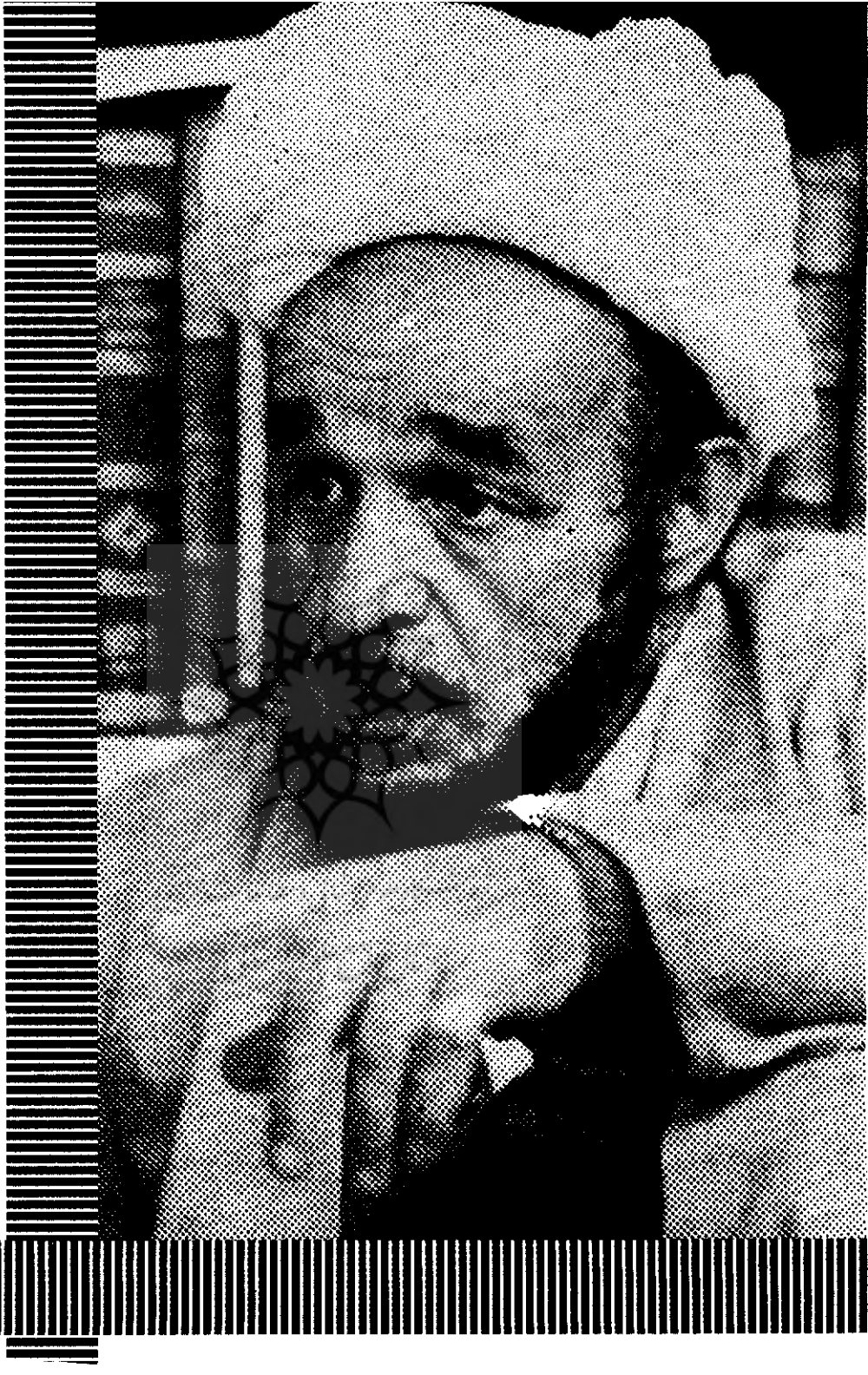


هنر و دین از نگاه علامه جعفری



سؤال: استاد، لطفاً اندکی نیز در باب، جایگاه هنر از دیدگاه دین - اسلام - بفرمایید، به ویژه در این خصوص که معیار دینی و اسلامی بودن هنر چیست؟

پاسخ: نخست باید توصیفی دربارهٔ هنر داشته باشیم. تعریف کامل هنر (حدّ تامّ) مانند تعریف دیگر حقایق مخصوصاً حقایق اسرار آمیز درون آدمی - مثل مغز و روح - یا محال است یا حداقل بسیار دشوار، لذا در این جا به توصیف هنر قناعت می‌کنم.

هنر را متشکل از سه قطب یا مرحله باید در نظر بگیریم:

قطب یکم - احساس خاصی است که معلول نوع یا اشتیاق خاص است.

هنر با نظر به این قطب یکی از حقایق درون آدمی است و از مقولهٔ خیال و اعتبارات و توهمات نیست. مانند نبوغ و اکتشافات و اشتیاق به آن‌ها. و از جهت ارزش با قطع نظر از ارزش ذاتی خود این حقیقت، استعداد برخورداری در ارزش‌های فعلی را دارا می‌باشد.

قطب دوم - کارگاه مغز و روان (و با یک نظر هویت نفس آدمی) است که هنگامی که احساس و فعالیت هنری مانند چشمه سار زلال به جریان

افتاد از مختصات کارگاه مغز و روان به همراه کیفیت پذیرفته و با مختصات هویت نفس آدمی توجیه گشته و آمادهٔ بروز در صفحهٔ جامعه می‌گردد. سرنوشت موضوع هنری از نظر مختصات و کیفیت و ارزش‌ها در این قطب تثبیت می‌گردد. مانند چشمه ساری زلال که از منبعی پاک به جریان می‌افتد و در مسیر خود پیش از آنکه به پای درختان و گل‌ها و زراعت‌ها برسد، یا با موادی مخلوط می‌گردد که برای ریشه‌های درختان و گل‌ها و زراعت آسیب می‌رساند و یا بر عکس با موادی در می‌آمیزد که موجب تقویت آن ریشه‌ها می‌گردد. از همین جاست که باید ریشهٔ اصلی ارزش و ضدّ ارزش بودن انواع هنر را جست و جو کرد. یعنی باید دید آب حیات بخش احساس هنری از کدامین مغز حرکت می‌کند و با کدامین هویت نفس آدمی توجیه می‌شود. هنرهای مبتدلی که متأسفانه به عنوان هنر و به نام فرهنگ با ارزش‌های اصیل «حیات معقول» انسان‌ها به مبارزه و تخریب بر می‌خیزد، از نوع اول است. یعنی احساس نبوغ به کار رفته در قطب دوم (مسیر فعالیت و حرکت) آلوده به کثافت‌ها و مواد مضرّ می‌گردد. و هنرهای اصیل و سازندهٔ بشری که نیز می‌توان آن‌ها را از بهترین عوامل

«حیات معقول» انسان‌ها معرفی نمود، در همین قطب، (کارگاه مغز و روان و هویت نفس آدمی) به فعلیت می‌رسند.

قطب سوم - عبارت است از وجود عینی هنر در جهان خارجی: در این قطب یا در این مرحله است که هنر با مردم جامعه ارتباط برقرار می‌کند. اگر هدف از به وجود آوردن یک اثر هنری، جریان دادن آن احساس والای سازنده از قطب (یا مرحله دوم) و وارد کردن نتیجه آن احساس به قطب سوم (یا مرحله سوم) برداشتن گامی مثبت در تقلیل دردها و ناگواری‌های مردم و اصلاح و تنظیم و شکوفا ساختن زندگی آنان در «حیات معقول» (حیات طیبه، حیات قابل استناد به خدا: و محیای و مماتی لله رب العالمین) باشد، نه تنها چنین هنری دینی و اسلامی است، بلکه از یک مطلوبیت والایی برخوردار است که در صورت جدی بودن مطلوبیت آن، یکی از واجبات محسوب می‌شود. این است قانون کلی هنر از دیدگاه دین، البته برای تعیین مصادیق شایسته و ناشایسته هنر، مباحثی فراوان وجود دارد که در رساله‌ها و کتب مربوطه مطرح می‌گردد.

و اگر هدف‌گیری هنر، تنها ارائه نبوغ هنری و نمایش احساس عالی که آن را به وجود آورده

است، بوده باشد، در این صورت چنانچه آسیب و اخلاقی به اخلاق مردم وارد نسازد و مردم را از بهره‌برداری از دین محروم ننماید، بدون اشکال خواهد بود، مگر تنها از آن جهت که هنرمند به جهت عشق به خودخواهی، دست به کار شده است و مانند چراغ نفتی، خود را در آتش زده و در صورت جالب بودن آن اثر پیرامون خود را موقتاً روشن ساخته است. تقسیمی که درباره «حقوق» وجود دارد (حقوق پیشرو و حقوق پیرو) در هنر نیز جریان دارد، یعنی هنر نیز بر دو قسم است: هنر پیرو و هنر پیشرو. ارزش هنر پیش‌رو در این است که نوابغ هنری با مغز و روان و روح پاک نبوغ خود را در بهره‌برداری از اصول عالی انسانی فعال ساخته، و بدون توجه به تمایلات بی اساس مردم، آنان را به کشف یک زندگی سالم روبه جاذبیت کمال اعلا و بهره‌برداری از آن توجیه می‌نماید.

سؤال: تصویر شما از «تکنولوژی دینی» چیست؟

پاسخ: قطعی است که در ماهیت هیچ وسیله و ابزار و کالای صنعتی، دینی بودن و غیر دینی بودن تضمین نشده است، بلکه در آن هنگام که نیازهای اساسی آدمی، موجب می‌شود که دست

به ابداع و ابتکار صنعتی بزند تا آن نیازها را بتواند از خود مرتفع نماید. همان گونه که در قرآن اشاره شده «وَأَعَدَّوَالَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (و هر چه می توانید قوای خود را برای دفاع از حیات و شرف و کرامت خود در برابر دشمن افزون و آماد کنید.) آن صنعت به انگیزگی دین به وجود آمده است.

سابق بر این، عده‌ای ساده لوح می‌کوشیدند اصول همه‌ی ابتکارات و تکنولوژی‌هایی که بشر به آن‌ها دست یافته است، از قرآن و احادیث استخراج نمایند و این کار عبثی بود، زیرا وظیفه‌ی مستقیم کتاب‌های آسمانی و منابع معارف دینی این نیست که برای بشریت ضرورت علوم ریاضی، فیزیکی، شیمی، گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی را با تمامی مسایل و قوانین آن‌ها تعلیم بدهند، آنچه که وظیفه‌ی مستقیم انبیا و کتاب‌های آسمانی آن‌ها است، تعلیم بشریت در عرصه‌ی «حیات معقول» و آموزش همه‌ی نیازهای اصیل و تحریک برای مرتفع ساختن آن‌ها است و اتم‌کمیت و کیفیت و ماهیت آن وسایل و ابزاری که چنین کاری را بر عهده خواهد گرفت، موقوف به حواس عقل و انواع درک و دریافت‌های اکتشافی و اختراعی و انواع تکاپوها است که

خداوند به بندگانش خود عنایت فرموده است. بدیهی است همان گونه که دلیل لزوم و کیفیت آماده کردن بیل برای کشاورزی و ابزار خاص برای ساختن مسکن و تهیه‌ی انواع داروها برای معالجه‌ی بیماری‌ها، و وظیفه‌ی پیامبران و کتب آسمانی نیست، همچنان بیان طرق به وجود آوردن انواع تکنولوژی‌ها و ساختن کامپیوترها و تجزیه و تحلیل ذرات اتمی و غیر ذلک به عهده‌ی انبیا و کتاب‌های آسمانی نیست، گاهی برای هشدار دادن به انسان‌ها، اشاره‌هایی کلی درباره‌ی اصول زیربنایی جهان هستی و انسانی، در کتب آسمانی و سخنان پیشوایان فوق طبیعی (انبیا و ائمه و اولیا) مطرح شده است که هشیاران و خردمندان و صاحب‌نظران (أولوالألباب) بدانند و به دیگر مردمان اثبات کنند که معارف کتب آسمانی و سخنان انبیا و ائمه علیهم‌السلام و اولیا بر مبنای اشراف به اصول و مبادی کلی هستی ارائه شده است.

سؤال: بحث از هنر دینی و تکنولوژی دینی شد، می‌خواستم یک سؤال کلی تری را مطرح کنم که آیا دینی کردن همه‌ی امور به این معنی است که هر چیزی را می‌توان، ابزار و محملی

برای فهم یا تحقق اندیشه دینی قرار داد؟ آیا همه چیز چنین کاربردی را بر می تابد؟

پاسخ: برخی از متفکران تصور درستی درباره دین ندارند، خصوصاً بسیاری از متفکران غربی از این دسته‌اند. آنان این مطلب را که دین یک رابطه شخصی ما بین انسان و معبود است به عنوان یک قیچی بزان به دست گرفتند دین را از همه پدیده‌ها و شئون حیات مادی و معنوی بریدند و در حقیقت با این اقدام قهرمانانه!! هویت دین را از موجودیت انسانی جدا کردند و بشریت را به قول خود مردان آگاه و خردمند مغرب زمین، تاحدّ دندانه‌های ماشین ناآگاه پایین آوردند و برای دلخوشی داشتن او دست به دامان اپیکور و اپیکوریان شده، با سرخوشی و مستی و تخدیر او را سرگرم نمودند، تا آنجا که به قول مولوی: ذکر و فکر او را به پایین کشاندند.

جز ذکر نی دین اونی ذکر او

سوی اسفل برد او را فکر او
این پایین‌گرایی در قرون گذشته مانند دوران مولوی، در اقلیت یا پشت‌پرده خجالت‌ها و ندامت‌ها حرکت می‌کرد، ولی در دوران معاصر به وسیله امثال فروید، یعنی همان چنگیزی‌های ارواح آدمیان که نیمه چراغی به نام علم به دست و

با ادعای علم هم نقاب علمی!! به صورت، مردم را به پوچی کشاندند. در این دوران، آدمیان با دلخوشی به نظم زندگی زنبوران عسل و «باری به هر جهت» از اندیشه در حقیقت زندگی و حرف آن برکنار مانده و حتی بعضی‌ها کار را به آنجا کشاندند که باکمال وقاحت بگویند: اندیشه یک نوع بیماری است.

این سلاح مخرب هویت انسانی در کارگاه فکری امثال سارتر نیز دیده می‌شود که می‌گفت: «انسان تاریخ دارد و نهاد ندارد» یعنی انسان است و رفتار او!!!

اگر برای یک انسان، اولین درجه آگاهی دینی که عبارت است از یقظه (بیداری) دست داد، پس از آن اگر همان بیداری ادامه پیدا کند از کوچک‌ترین حرکات او گرفته تا بزرگ‌ترین کارهای فکری و عضلانی او، از یک تصور ساده گرفته تا طولانی‌ترین و پیچیده‌ترین اندیشه‌های علمی و صنعتی، همچنین از اولین کلمه الله اکبر گرفته تا عباداتی که در همه عمر انجام داده است و یا یک عبارت کلی همه لحظات زندگی او طبق مفاد آیه «و محیای و مماتی لیلو رب العالمین» (زندگی و مرگ من از آن خداوند عالمیان است) با آب حیات دین آبیاری می‌شود. اکنون این

سؤال پیش می آید که آن بیداری چیست که اگر به کسی دست دهد، تمامی زندگی او رنگ دینی به خود می گیرد؟

این بیداری عبارت است از آن آگاهی که موجب می شود انسان خود را جزئی هدف دار از آن کل مجموعی تلقی کند که با حکمت و مشیت الهی به جریان افتاده و تحت نظاره و سلطه قانونی خداوندی، لحظه به لحظه رو به ابدیت در حرکت است. این بیداری با عظمت یک بیداری دیگر را به دنبال خود می آورد که آدمی با روشن ترین وجه در می یابد:

تا مایه طبعها سرشتند

ما را ور قسی دگر نرشتند

تا در نگریم و راز جویم

سر رشته کار باز جویم

با این دریافت است که آدمی می فهمد که اگر همه علوم و معارف دنیا را در مغز انسانی جای بدهند و این علوم و معارف نتواند در گزردیدن تکاملی او تأثیری داشته باشد، ارزشی جز وجود طبیعی همان علوم و معارف نصیبش نخواهد گشت.

با توجه به ارتکاز درونی این حقیقت که تمام لحظات و ذرات عمر آدمی تحت نظارت و سلطه

خداوندی است و با دریافت این حقیقت که زندگانی جزء بسیار مهمی از کل مجموعه هدف دار در حال حرکت به پیشگاه ربوبی است - که اصل اولی او است - اشتیاق به وصول به آن پیشگاه ربوبی از طبیعت درونی آدمی سر می کشد و پس از آن حتی هر نقشه ای هم بکشد، در حال تکاپویی است که سراسرش عبادت است.

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

در نتیجه باید پرسید کدامین کار و گفتار و

اندیشه و لحظات و حتی نفس های چنین شخصی

دینی نیست؟! به قول مولوی،

این نفس جان های ما را همچنان

اندک اندک دزد از حبس جهان

تا الیه یصعد اطياب الکلم

صاعداً مِنّا اِلی حیث علم

ترقی انفسنا بالارتقاء

مصحفاً مِنّا اِلی دارالبقاء

ثمّ یأتیکم مکافات المسقال

ضعف ذلك رحمة من ذالجلال

ثمّ یسلجننا أمثالهم

کسی ینال العبد مقانالها